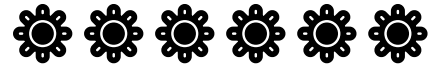


❁ مرد یخی | ترنج | ❁ ۱۰,۰۱,۲۰

[۱۷:۵۹]



#پارت ۱۱۶

#ترنج

برو بیرون شناسنامه پرت کرد خم شدم از روی زمین برش  
داشتم و با گریه رفتم بیرون دیدی چه حرفایی بهم زد خدا  
لعنت کنه ارش بین چه زندگی برای من درست کردی فکر  
میکنن من فاحشه ام

فکر میکنن خرابم

شناسنامم سفیده اما وجودم سیاهه باطنم کثیف شده با  
 دستهای تو حالا چیکار کنم خدایا خودت کمکم کن من با این  
 بچه تنها کجا برم الان هر جای دیگه برم همینجوری تحقیرم  
 میکنن پرتم میکنن بیرون

ترنج خدا لعنتت کنه که زندگی تو به گند کشیدی با یه عشق  
 عاشقی احمقانه و بچگانه از خونه فراری شدی الان مجبور  
 میشی از جامعه هم دارن تردد میکنن

اونا که نمیدونن من احمق گول یه آدم پست خوردم خدایا الان  
 بچمو چیکار کنم

انگ حرومی بهش میزنن آرش خدا لعنت کنه  
 اشکام پاک کردم باید اروم باشم من قراره تو همین جامعه  
 کنار همین مردم زندگی کنم باید هوای خودم و بچم داشته  
 باشم طاقت شنیدن هر حرفی را داشته باشم

دوباره قدم زنون حرکت کردم حتی نمیدونستم این مسیر  
هایی که میرم کجاست دیگه چون راه رفتن نداشتم پاهام درد  
گرفته بود کف پام تاول زده بود

من الان باید با این وضعیتم تو خونه لم میدادم مواظب بچم  
می شدم استراحت می کردم

یه چندجا رفتم ادرس پرسیدم ی نفر گفت برم هتل اونم اتاق  
بهمون میده چندتا اسم هتل دیدم وارد شدم اما قیمتاشون  
گرون بود منم الان اینقدر پول نداشتم تازه باید سر فرصت  
طلاهام بفروشم تا یکم پول بیاد دستم یک مسافر خونه دیگه  
به چشمم خورد رفتم داخلش  
با بی حالی سلام کردم

پشت میز پیرزنی بود با دیدن بی حالیم گفت: سلام دخترم  
خوش امدی؟ چیزی شده چرا اینقدر رنگ و روت رفته  
فشارت افتاده؟ کمکی از دستم بر میاد؟  
واقعا چون حرف زدن نداشتم

پیرزن سریع رفت و با یه لیوان آب برگشت طرفم و کمکم داد  
بخورم یه نفس لیوان آب خوردم که پیرزن گفت: آروم دخترم  
یواش خفه میشی

خب بگو چی شدی؟

\_ممنون راستش من یه اتاق میخوام

تازه امدم این شهر هر جا میرم یا قیمت بالاست یا بهم اتاق  
نمیدن

خسته شدم از بس که راه رفتم واسه همین یلحظه بی حال  
شدم ببخشید نگرانتون کردم

\_خدا ببخشه عزیزم فدای سرت تو که کاری نکردی ایشالله  
بهتر باشی

الانم این حرفو نزن شناسنامه داری؟

ای داد این شناسنامه لعنتی رو الان بیارم بیرون دوباره همون  
آش همون کاسه و...

❁ مرد یخی | ترنج | ❁, ۲۰, ۱, ۱۱, ۵۲:۲۰



#پارت ۱۱۷

#ترنج

کاش می شد شناسنامه پاره کنم بخدا

یا آتیش بزخم بگم ندارم نه اینکه هرجا بخوام درش بیارم  
باعث شرمندگیم شه

با هزار بدبختی و شرمندگی شناسنامه در آوردم و به دست  
پیرزن دادم

سرم انداخته بودم پایین روم نمی شد بهش نگاه کنم میدونم  
الان داره به همون صفحه ایی نگاه میکنه که باید اسم

شوهر داخلش باشه چشمم بستم منتظر عکس العملش شدم  
دقیقا مثل بقیه

منتظر بودم بگه پاشو برو بیرون ولی برخلاف تصورم گفت:  
عزیزم بشین من اسمت بنویسم بعدش باهم بریم یکی از  
اتاقارو بهت بدم

با شنیدن این حرف چشمم گرد شد این امکان نداشت یعنی  
چی؟؟

وای خدا بلاخره یکی تحقیرم نکرد یکی پرتم نکرد بیرون  
نمیدونستم خوشحال باشم یا ناراحت اشکی از گوشه چشمم  
افتاد پایین با خوشحالی از جام بلند شدم

که پیرزن مهربون گفت: آروم عزیزم تو با این وضعیت باید  
خیلی مراقب خودت باشی همین حرکت ممکنه کلی برای بچت  
خطرناک باشه توهم که سنت کمه  
با هول و استرس لبخندی زدم و عذر خواهی کردم

بهم کمک دادباهم بریم بالا چندتا پله بیشتر نبود در یکی از  
اتاق هارو باز کرد

و گفت: بیا عزیزم اینم اتاقت ببخشین قابلتو نداره

با حرفاش شرمنده میشدم با خجالت گفتم: ممنون این چه  
حرفیه دستتون درد نکنه بهم جا دادین فقط من کی باید پول  
بدم؟؟

\_الان برو داخل استراحت کن نمیخواد به این چیزا فکر کنی  
برو یکم بخواب به رنگ رو بیایی جون تو تنت نیست منم  
یچیزی میرم بیارم بخوری

\_اخه اینجوری زشته؟؟

\_الان برو بعدا صحبت می کنیم منو هول داد داخل اتاق و درم  
بست کفشام در آوردم گذاشتم گوشه پاهام به شدت درد می  
کرد وارد دستشویی شدم دست روم شستم و بعد از اون  
پاهامو

به طرف تخت رفتم و روش نشستم اینقدر کمرم در می کرد که  
نمیتونستم دراز بکشم بخوابم سرم که گذاشتم رو بالشت کلی  
حس خوب بهم منتقل شد چشمام با درد بستم و پاهام دارم  
کردم

خیلی خوابم می امد کاش میشد بخوابم



و همه چی برگرده عقب مثلا من الان تو اتاقم خواب باشم بعد  
بلند شم برم بیرون بینم بی بی گل داره قرآن میخونه  
مادرم کنار داره قالیه

رباب داره غذا درست میکنه بوی آش همه جا رو برداشته خان  
هم بیرونه کاشکی میشد بخوابم بیدار شم بینم برگشتم به  
همون لحظه به همون صحنه با یاد آوری بی بی گل مادرم  
اشک تو چشمم حلقه زد دلم خیلی براشون تنگ شده الان تو  
چه وضعیتین؟؟؟ میدونن من فرار کردم چه بلایی سرشون  
آمده؟؟

خان تو چه وضعیه با میلاد و آلا چیکار کرده از وقتی جدا شدم  
ازشون با وجود سه ماهی که گذشت هیچ خبری ازشون  
نداشتم حتی عمو احمدم چیزی بهم نمی گفت که خبر داره  
یانه و.....